

فرح و سرود که جنود دمار آوار در شوم است و بیخوش  
ملکوت اجری در جوش و مزوش زاید است جبارند است  
که مردم مونس و همدم است و نصر نام اعظم است که  
در هر نفس فاتح و اویا اهل عالم است بشکرانه قیام نماید

که الزم است شرح  
صراحتی

الحمد لله الذي ابتكره العظيم بالمشاق الشديد  
ظهوره الجليل بالبداهين فشرقت كل شجرة ثانيا و  
نادى باثر من قبله على واستمع ذلك النداء اذان ملا  
الانسان فمال وجوه اهل الملكوت لا يلبس وطرب قلوب  
اهل الملأ الاعلى واطاق الألسن بالدهاء وخطروا بالشاء  
على ربهم رب السموات والارض وقالوا سبحان ربنا الاعلى  
بما اخذهم في عالم الذر الأولى وتبارك اسمه في القسمة  
الاعزى ثم اغتر وجوه اهل المغشاء وشفقتهم ما قنوا  
وانكسر ظهرا لآذنت والعزى وترا لآذنت ان كانت منشا

الراية كذا في حروف يرون المصنف في حروفه ونفق  
المغرب في قامة رات لانه والسير وطارت طيور الليل  
في خلاياهم من الدهاء فوقها في مواد الذل  
الكبرى وحسوا وحسب من غنمهم وما دبح  
بقا وفتح وجه لهم انهم تبرق لاول الأبدار و  
التيه والشاء على من طرد ويواجهه الإنسان بالخير  
النيليا وضع راية السباة والاشارة لشناء ونطق  
بذكر تبرك لدهي في الواح شرق الدرّة البيضاء واليتمه  
الصباة والخزيرة الشراة المديك الموعى فروع  
البريلة الشابة على الشاق في يوم الشراق وعلى من  
انه الى يوم الحساب ع وهو يومه

اي حبيب الزوارق حيد وشرق في شرق وغرب  
روشن نموده وسرايع وتاج ميشاق اناق وامور كره  
اصابع بشره كوت سواحل زبرد واخرى نموده وسحاب الخفاف

بر جميع اطراف فاضل کشته غمگین با پیمان یزدان در شب  
 اهل کان موج زند و هیچ بین عزت ندیدم پرتو شایخ و  
 خاور داد و شر کند آهنگ طکرش ابرو در مشاوت نادان  
 شود و سرهای هرودان در کند محبت الله در اید مختا<sup>شان</sup>  
 اسیر بر جنیف کردند و از شعاع افتاب عید خیر شدند  
 ای جدیب در حضور منی هر قوم نروده بودند چه قدر  
 نموده بودید که عبنا الما فانا از وساوس و سائل است  
 لهذا چندی پیش مکاتب بقره هر قوم کشت سزاد آن در  
 حرف ارسال میشود و ما را خطه فریاد اندیختن از عبنا  
 حله عظیم و صبره شریک و اذاجاد الامر فی در وقت نادان  
 هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال ای حقیقت چنان  
 فریاد میثاق برادر که گوش کرنا شنیدن شنو اگر در چنان در  
 ثابتین بر اندر که چشم کور ناگین بنیاست و البهاده ای کل  
 ثابت علی میثاق و ایت العظیم مع هوک ایت

ای یاران اشق و ای دوستان حقیقی صبح میثاق چون اشراق  
برمانش نمود روحایان بکمال روح و در میان دست شکرانه  
گشودند و پرتو نماییت روشن گشتند و در جوار او شرف از دل  
و دیده منور نمودند و در دوش روی گنستان حقیقی که شایسته  
و در آینه کمال آینه رحمتی را می بینند و بیرون دعا گوشتا بهر دست  
گزیدند و بهیوش از آفتابان نور شدند و خورشید که در صفت  
و ذات پرست و خشناس سیرت از پرتو این صبح نورانی خامسوده  
و پشمرده گشتند و هرگز به پشمرده گشتن از او بگوشتا نشاندند  
و با آنکه روزی گشتند حسرت آنرا گشودند که این صبح اشراق ندارد  
و این نور و میثاق آفتاب بر آید ظلمت خورشید است و در وقت  
بشر آفتاب حقیقتت عزیز بمرود و نیز اعظام انوار کرد  
لیل الیل احد و شب پست بگشت ظلمت اظلمه نمود دیگر  
تا در سال شینار گشت و طاعتت بدو در نزدیک پس  
شب در و در پاید بنفش میثاق بخداست و بهر شب به انبیا و اولاد

طلبانی بود چون از هر جهت عربی نمودند و کمزور و او را نام  
ترویج کردند که کبک هم در پر توپ و با شرف و او در کل و نازل و ننگ  
و مهتر هم کشند و علم میثاق دو قلب آن بلند شروع

هوای بی

یا من سمی بفضل الحق او افاض الله عليك حجاب الفضل  
العطاء وكشف بك عن عین التخبين الغطاء وايدك بشير  
من الماء الأعلى سبحانه من كشف الضاع و جعل بيان التفت  
الأرض واصات السماء سبحانه من انشا النور البدي و ابي  
الموت سبحانه من نشر الاني ونشر الوري سبحانه من مد  
الصراط و وضع الميزان و مناسب من في الرجوع في يوم الما  
الكبرى سبحانه من اجار الثقلين في جوارده و بينه السلسلي  
سبحان من اخرج الموتى من في الجنة السان و سبحانه من نزل  
التخبين في زواراتك سبحانه من اورد التوقين من افاضنا من  
سبحان من اذق المرابطين صديد الضراية والشرارة والشمى

سبحان

بيان من اخذ المشافين في المداينة التوراء بيان من  
عزب المبتغين في يوم البغشاء بيان من اذاع الصادق  
بالشأ بيان في اذاع ما ذين بالخيرين في ما من المدي  
بيان من سطح وابع واشرق من المركز الأعلى بيان من اذاع  
تمام وعشرون في اذاع بيان من ذبا اورد بقره بقره بيان  
اهل العليين من اذاع اذاع بيان من اذاع الوجود  
بذوا اذاع الوجود في المشافين بيان من فود  
الاذاع والاذاع والاذاع وهو المشافين وعلم الاذاع في  
الاحداف ونفح روح الحيرة في هيكا الاذاع بسبب واذاع  
وذبا الوجود في المشافين بيان في المشافين واذاع المشافين  
شيد البيان المزود من بزره اذاع من قرة المشافين وحمل  
الشافين فزود بالاذاع واذاع بيان واذاع  
على المشافين في اذاع بيان من اذاع في اذاع الاذاع  
وتجب على المشافين في اذاع واذاع المشافين على اذاع

سبحان من ادم فيض جبروته واستقر به دمه كونه ودام  
اشراقه واستدام سطوع انواره من اخن النيب على اهل

الوفاق مولى ابيه

التي خاليت بجزءك الا عظم في آفاق اياتك ونعزرت

بجمال اسمك الاكرم في ملكوت بديانك عينا عين لم تر آثار

قدرتك التي احاطت الافاق وحميت اذان لم تسمع نذراتك

في اليوم الموعود وخرت ستمسكهم عن الورد المرفود ونجرت

المشقة العمياء من الشاهدة والشهود وخابت كل ذن الصماء

عن لذة الاصغاء لخراتك السليما والذين لا يات كتابك

المبين للسر الا من اوى ربك لك الشكر بما احسننا النداء

ووقفنا على الاحسان واعلمنا النقاء والاولا بؤشنا

يوم القفار من رزق النور والبرق من مدنا الراسيل التي

ونورتنا بصان ابتر والسدى وشرحت صوبنا في ايامنا

آياتك الكبرى ونفرتنا فلو اننا ابشرناك في البرر شدوت

از آنجا که بنام ما که در آن کتاب است و در آن کتاب، ظاهر از این مرقع است

ما را که با بجز و آنکه در آن کتاب است و در آن کتاب، صحت ظاهر از آن

و احاطت از سبب انطباق آثار شیخ و در آن ای در آن کتاب

السرور از آن کتاب است ای در آن کتاب است و در آن کتاب است

بجای آن و تمام آن در آن کتاب است و در آن کتاب است

و از آن کتاب است که در آن کتاب است و در آن کتاب است

شهر علی بر این کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

در سبب در سبب آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

ای اشقیان در سبب آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

شاید که در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

و در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

اعمال بر آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

که در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است

که در آن کتاب است و در آن کتاب است و در آن کتاب است



عند و قرعی تاسیس نشود و چون تشریح را باید بر جامع  
خصوصی منسوخ شود ولی چون حال جامع عمومی  
در باره سوسنه چیر که سبب همی این اشرا و ذکر غیر چهار  
کرد و طند محافل خصوصاً که غده نفوس حاضر مطابق نشود  
اسم مقدس اعظم است اگر تاسیس کردد الباس فیروز  
مخصوصاً از این آنست که در این جامع جمع کثیر حاضر کرد  
که بادی جزء و فرع دشوون مجلا کردد و این جامع روشنا  
در نهایت تفریه و تقدیس ترتیب باید تا از مثل آوازش  
و هوایش نفاست فدرس استقام کردد و جلال فدرم تاسیس  
امر به فرمودند که در باره حال پیش از عهد اسم اعظم انجا  
در جانی اجتماع نمایند و از این جهت است و مقصد اینست  
که در شرح الیه جلال عبادت و شمع ناز و شمع  
مشرق الادکار است و بس و او ناسخ جمیع جامع و انال  
عبادتیه است ولی محافل مدان و جامع خیریه تاسیس  
مسرودیه

مشورتیہ و محاضراتیہ و غیر ذلک و غیر ذلک و غیر ذلک و غیر ذلک  
 کل از خود و در مقامی که باید با جمیع دوستان و کانیات کرد  
 ضرورت اول این جمیع چیزهاست را از اول باید تکمیل نماید  
 و احیاء الهی باید به جهت مزاج و برتری این جمیع دوستان و کانیات  
 نماید تا انشاء الله مشرق کوزه کوزه و در شمار عظیمت و مبارک  
 نماید پس شروع از وقت این وقت باشد شروع کرده و الهی علیکم  
 یا عباد الله بوساطت حضرت شیخ و این جمیع تالیفات الهی  
 نیز اول مراد از دنیا است و آخرت و دنیا الهی از اول و آخرت  
 یا عباد الله و اعشار زبان جمیع و الفکر است و جمیع و جمیع الهی  
 الامانی و محاسن و یثرون علی و افکار الازکار التي یرفع منها  
 امرات النبی و التسمیة المکرمة کلان فی زبان و بیانی  
 اعظم جمیع البین و النور البین کلان البین ان شاء الله  
 ان شاء الله جمیع البین و النور البین علی التسمیة البیسی اعظم  
 مراد از سر وقت و جمیع البین و النور البین و جمیع البین و النور البین

استیضات

كلما زادت صفاء زادت انبساطنا وحيواننا ويراها نبتع فقال  
رايه الخوض وجمع في القل سدره الله التي فطنت بالحق والبر والبر  
لعم عظيم عند ربكم الكريم اذا كان البع وشمها ارحب الشرح  
من لسان بحر الماكوت وسلاط من الزرادت الدرة كما البزير  
وبالجزم مصندون والهاه تليكم من الخي القيصوع وواسنا  
خضرت ثم ميدان شهيد عليه بآء الله الخي من ثمان مرارة  
ان شخا احباء الخي تاجهم شيا وانته اذ ب هي من الخي  
اللهم بانالو الاصباح وحيروا رواح في ارباب الاشباح و  
منعش القماروب دن اذ راح راح الفلاح التي تورد راح  
كن باجاء فيهما مع باع اسئلك ببع و تو ميديك اللذات  
ولاح واضاء و باح بنور تفر يدك و سر تفر يدك عن الاشال  
والاشباه ان تقع شمل هذا البع في نال شجرة و مد يدك و  
ثم شعش هذا الخرب تحت كمينه من ايشاك و تحبهم اية احد  
وسمة قيو ميئك و شعائرون ايشاك و لسر سطات ايشاك

ما كنت اى رب اجمع كل منشر ورحمة كل منشر وارتى  
كل منشر وابع ابعك في كل الذكر والثناء و  
ادخل ارقابك في جماع النور والبراهم واجعلهم ازمة  
واحدة نارا باشارة امدك ونسوتك بين حلال الأتساء  
تأبشر اجمع وادك بين المسائل الخمسة عشر مادة  
ذات منشرة الى الكوزك الأيسر من يمينه الى اوقتك  
الأنوار ايرت من نساء ايتنا بقوتك ونفرا افنا  
بمن يدك واذ لا عزنا باب احدينا في ظل كالمك  
انك انت الكريم الرحيم الرحيم اجمع ايام طر حذرت  
شريدان شريدان علم منسب اذ انك ايتى من نساء منسب  
او من نساء ايتى الى ايتى ايتى ايتى ولاء منسب ما يند  
المرور الذي تترك كسنت المنسب وملك الاستاد  
بغاية الاسرار وفاض بالأنوار وعلوم السماء وذلك  
الغبراء ونسب الأرواح وحشر رواح ووضع الميزان

ومذا الصراخ وسر النيران وازلفت الجنان واما الحية  
الكبرى واخر الثمانية السطرى واسب كل نفس الكسيف  
احسنها اساسات ومنها من اقبل ومنها من افرج برتبع  
وتعبر ومنها من اصدق ومنها من ابرع وكذب ثانيا  
من خف سر الميزان التي في ذر النيران زاما من قبل  
من الصفا من تحت اية ابواب الجنان فسر دقة  
نعيم وفرد في سواه البهيم بصرنا عند اناب الهم  
ثم انبت شجرة انيسا وغرس سدرة طوبى وجمع حيا  
واخذ خردا وشيئا وشيئا فافيا بين ما هو المستور  
المستور في الرق المنشور وعين المرور في المارح  
المحفوظ الناصح لكل القاصف والارواح اذا لم تطا بقدر  
حيث الاوامر والاحكام واخر مركز النبوية الكبرى  
الرقية السطرى وامر الكبر بالتوجه اليه والرجوع عليه  
هو المبين الوحيد والمصدر الثريد والموجع الجيد

الواقف على سر وكتاب الله العزيز الشهيد هناك في  
الأسمان وتستره يراى الأشتان ونزلنا الأركان  
وظهرت فنته سنة الشداد ومن الناس من اغترجه  
ومنها من نزل آل وحبه ومنهم من ثبت يثبت ومنها من  
نزلنا ونكت فاندنا الكاتبتون هم المناورون والماثلون  
لنيسارات الزوم منهم من كراستوفت بلون ع

وبلاد عند الجميع من ذكرك والنشر فيم نزلنا الأندس  
في الأمان وثبت بهم الأقدام على صراطك المنظم  
فان البعثات ثامت وذاعت في نزل الجوهات و  
جنود الأرتياب قد نضرت في كل الأقطاف وبنا  
سفينة امرك عن ذوابع الزوال وامر من جوارحك  
عن يوم الزوابع الأخطار ثامت انك انت الكائن المتشور  
العزيز الجبار ع بواسطه حضرت شهيد ابن شهيد  
عليه آية الله الأبهي نمره رابع هو الله ارض خا الحيا والحي

عليهم جأ، الله لا يهملنا عند هواي  
اللهم تشاهد وترى من ملكوت الأبي وحدتي وعزتي  
وكربتي ومصيبتى وبارئى وتسمع حيني وأينتى وحجب  
بكاني وتبصر من الأفق الأعلى كيف حاله حتى جنود الهوى  
وقبيل العدى من كل الأعداء اى رب عسروا على كل سير  
وبعدوا عني كل قريب وكدروا على كل صاف وسنروا  
عن اعين الناس كل واضح وشتوا عليهم كل لائح ورموا  
بسهام وجفوني بسنان واسمهدوني بالنبال وشدوني  
بالنصال ودمدموا على بز من الرعود فى الأصماد  
وانى مع ذلك صبرت وحملت وتوكلت عليك و  
سكت فلما وجدوني جليما واوحبوني ليها حتى اخرج  
العناء وهاجوا مهاجمة الكفاة لنا باهتكم بقدر  
ان يبدلوا النور بالظلمات ويسروا عين الشمس بحماة  
مسنون من المقرات اى رب شيد بنيان ابادى كما

واشدد ازر حمة ميثاقك ونور وجوه مبشرى  
عهدك واشرح صدور مبلغى آياتك واجعل اقنعة  
الموحدين منجذبة اليهم وقاوب الطالبين هوى اليهم  
وافتح على وجوههم ابواب الفنون واظهرهم على كل  
الملل والشعوب لعاو كاه توحيدهك وتشرق انوار  
شمس الميثاق انك انت المقتدر والمقدس العزيز الوهاب  
بوساطة اخصر شهيد ابن شهيد عليه غيا الله لا يرمى مرة خامس  
ارواحنا امنا نور علمهم طهاره لا على ارضه نأيد هوة ابهى  
هو الابهى قال الله تعالى واعنصموا بحبل الله جميعا  
اعلموا با احباء الله واصفيا من صفوته وخيرة خلقه  
ان الاعنصام شدة الشك والتشبب بوجوه الانبياء  
الارضاء والافلال ويشنع الاعنصام من المصنم عن المصنم  
حتى يتحقق الانصال بدجزة لا يبقى الوهن مجال والنها  
حال رزقنى الله واياكم هذا الاعنصام البرى عن الانصاف



وأما الجبل الوثيق المتيقن هو الميثاق المبين والعهد القديم  
ووصية الله العلي العظيم الذي أخذ في ذر البقاء في ظل  
شجرة آيها وذكره في كلامه المكنون وسفره المخزون و  
لوحة المحفوظ واستن هذا العهد المهود وعقد هذا اللؤلؤ  
العقود على البنيان المرصوص كتابه الناطق الأندلسي الناصح  
لكل الزبر ولا لوح التي تغارض في الأحكام والآثار فان  
الموحدين الخالصين للدين لا بد لهم من حجة جامعة  
وكلمة واحدة موحدة وحصن حصين وكهف ضيق ورازق  
رفيع وورمتين وملجأ أمين اذا أورا اليه وسعوا اليه  
لمنوا من الداهية الدهماء والغارة الشعساء والرجفة العظيمة  
والصدمة الكبرى وان الى ربك الرجعي وهذه الآية لها معان  
شتى ومخالفات راسخة في صدور اولي النهي فانا انا اذكر المعنى  
الأصلي النزول والمورد القطعي الورد فانه الحقيقة المقصود  
والمعنى الذي لا يسع لأحد إنكاره وشهوده قوله جميعاً حتى  
لا يفتأ

لا يتباعدا حد ولا يناخر نفس عن هذا الورد والمورود و  
المعين العذب البار لكل ظمان ودود الطالب للرفق والرفق  
وبالجملة ان المحفة الرخامية للوحاشية والحقيقة الصردانية  
والذات الربانية يطالب عباده الأبرار وارفاة الأحرار  
الذين طابت سيرتهم وحسنت سيرتهم وصفت  
حقيقتهم والشرحت صدورهم وكلمت نفوسهم وانقطع  
الى الله ارواحهم وزادت افراحهم وانجلى ابصارهم و  
طابت سرارهم ويقول لهم اعنصه واجعلى الميتين وميثاقى  
المبين وعودى الوثقى والسبيل الأوفى والواسطة العظوى  
والوسيلة الكبرى حتى ناعنوا من شرور النفس والهوى و  
مهاوى السقوط الى الدركات السفلى والهبوط في عمدة  
الغفلة والمعنى ان هذا هو الأمر الواضح اللائح الذى ليس فيه  
أمناء و اذا متمكن به واعنصتم بحيله وتعلقتم باهنا  
رداء الكبرياء عند ذلك ينور وجهكم امام مشاهد الكبرياء

وتعلو كلمتكم العليا بين الوري جنود الملكوت الأبهى وينصركم  
كاتب الألق الأعلان في هذا التفسير لعمرة الأديب الأديب الأديب  
بواسطه حضرت شهنشاه شهنشاه شهيد عليه بها الأبهى من سادس  
هو الله ارضه الخباى الهى غاهاهم بها، الله الأبهى هو الأبهى  
اى ايران معنوى ظهور نور فديم و حتى فدير فيض شامل است و قوت  
جامع نازل ظليل است و جبار مجيد كهف متبر است و در كنش  
ناجم بريشان در ساير عنايتش چون نواز و مرجان در يك سلك  
و عند اجتماع نمايند و صدمه تفرق بكاره توحيد تبديل كرد  
و اطهر تشيت بموهبت ناليف تخصيص شود و لى هانه جوان  
دائما تشيت و تفرق اغنام الهى خواهند و پریشانى خرب و حما  
طلبند چي كه نا اغنام مجتمع و در ظل راي حقيقى محفوظ و مصون  
و متمتع شمرى از براى هر هانه جوفه و فائده بجهت هر مهاجم  
نيست چون تفرق كردند نو هموسان ميدان پابند و هريك  
چون غضنفر خو غوار شوند و بار زوى خويش رسند بآن

سببست علت صون و حفظ گردد و آنچه علت تفریق است  
 سبب ختر و حیف شود مقصود اینست که لخبای الهی  
 آنچه التیام بیشتر یابد شمعشان افزونتر گردد و غشای  
 آموخته تر شود معینشان کوارا تر گردد و نور صیشان  
 درخنده تر شود چه که هر یک مدد دیگری در جمیع مراتب گردد  
 و آنرا با مقاصد جمیع حجت محض و ایلاف صرف باشد و لای  
 مضرت حاصل شود و تفریق نتیجه بخشد و فضیله بر عکس گردد  
 نفس اسباب الفت علت کلفت شود ع رب و قوف  
 عبادك المنصرین بین یدیک المضطربین الیک علی الاقصاد و  
 الأنفان والأعتر والاسدینا سر حتی یذکرک فی آناه الیل والنهار  
 وینالو ایاک و یرتلوا کلامک و لیسوقوا الی خیرة قدسک و یقولوا  
 الی شاهد کبریا بک یرت سر امامهم و اشرح افئدهم بنور  
 المیثاق و اجر عبادتهم و سر سر الهم هو اهب نور الانفاق انک انت  
 حاکم یوم الطلاق ع بواسطه حضرت شهیدان شہید علیهما السلام

الابھی نمرہ سابع هو الله ارض خا الحباى الهى عليهم صبا لله

الابھی ملاحظه نمایند هو الابھی

ای حضرت احدیت برسان معشوق و مجرم و محبوب و خوشبو

و مهربان و لسوز من و جمال منج فرود من صفت رحمانیت الیه

و تربیت الوهیت الی نری پرورده انواع لطف و عنایت الیه

و ریش نسیان رحمت الیه در داند آسا آغوش صرف ناز و نعمت

بزی پرورش ایلدی و مظاهر احسان بی پایان بیوردی و بو

جمع پریشانی ذکر و بی سر و سامانی زیر جناح پر فراع حضرت رحمانیت

منظر کافرا و صفات و کالات الیه اشراق و تجل ایلدی

ناحقیقت انسانی مرکز سوحات رحمانیت اولوب عالم

بین البشر خست الیه

بشریتی ترین ایدن خصائل و فضائل معنویة الیه لم یزال الیه

الطاف بی پایان و عنایت غیرتناهی انود و وب دام هوی و

هوسه گرفتار و مانند بوم بد کردار بو خراب زار و دنیا و مردار

ده مفتون اولدی بلکه مجنون اولدی فاعبر و ایا اولی الی صبا

ع مہربان رحمان توفیق و قدر رفیق و رہبر اولینجہد

بشر و سعی مرغ فی بال و پر نہ شہر ابرائیدر و عاقبت خائب

اولور و خاسر اولور تا تب اولور بر عاجرز قاصر و ضعیفز

نیجفز فقیر ز حیر ز تیش فراہ مزہ عون و عنایتی بزہ ہر

ایلہ صون و حمایتی بزہ حصن حصین عالم اکبر ایلہ ع ع

یارب بوجع شہما آسیا اتوب شعا سنی شش منبشر

وظلمات دیجوری تجلی نور ظہور مضحک ایلہ بو محفل

یارب مرکز فضا مل ایلہ و بواجہنی بارحمان مطلع احسان

ایلہ ع ع بواسعہ حضرت شہید بن شہید علیہا، اللہ

لا یبھی عمہ ناعن ارضنا الحباہی المرہم حب آ اللہ

لا یبھی ملاحظہ فرماد۔

ہمد لا یبھی

یا حباہ للیہ و اولیائہ نا اللہ الحق ان الشہور فذکورت و

ان النجوم تنثرث وان السماء انفطرت وان الارض فدرزلت

وان الجبال قدسخت وان اعجاز النخل انفطرت وان البحار قد

سجرت يوم اشرفت الارض بنور ربها واضاءت وارعدت  
السماء وابرقت وفاضت بالماء المنهر واناخت وظهر النور  
النور المبين ولاح صبح الجبين وسطع البدر المنير وتكشف  
حجاب الخفاء عن الأصل القديم وبرز السر العظيم وشاء  
وذاع آثار ربك الرحيم ذي الفضل الجليل ويل للمكذبين وتساء  
للعافلين وذلال المارقين الذين كذبوا بآيات الله وانكروا بيئاته  
واشركوا بهما لئلا يجل الله وجاهدا برهان الله اولئك افسدوا ال  
مبين وانكم بالحقاء الله وامنائنه فاشكروا على ما جمعكم تحت  
لوائنه واحمل عليه نعمه وآلائه وافاض عليكم من فضله واخرمكم  
من الظلمات واحاطكم الانوار والبهاء على كل ناس ذى استنوار  
بواسطة حضرت شهيد ابن شهيد عليه هبأ الله لاهى نوره فاق  
هو الله ارضها العبا الهى عليهم هبأ الله لاهى هو الهى  
اللهم بالهوى سيدى ومقصودى انك لتعلم طرفى و  
شدة حبنى وعظيم غرامى وكثرة ووعى عبادك الذين تجرعوا

من كأس عرفانك وسكر وامن سائرنا حالت دستهدوا  
سهام البلاء في سبيلك ورضوا باشد الأبناء في محبتك وذات  
سم الردى في ابناء امرك واحتملوا المشاق في اعلاء ذكرك وصبروا  
على شمانز الأعداء في الكبول والوثاق في اعلان ظهورك واصطبروا  
على شوك الفئاد وبار الغضاة في اثبات دينك وتجلدوا عند  
الاستغراق في بحر البلوى في نشر نجاتك وبتوا على عهدك و  
ميثاقك اى رب ايدم بنا ايديات غيا حريتك ووقفهم  
بتوفيات ملكوت فردينتك وانشر اعلامهم في مشارق الارض  
ومغاربها بقوتك وروح اعمالهم في الافاق بقدرتك وانز  
مصباحهم في زجاجة الامكان بنورك وفجر بنا بعيهم بمياه  
عرفانك ونور وجوههم بنصرة رحمتك وسرقوا وهم بملا  
ايات وحدانيتك واجعلهم من ايمانك الكبرى وحمج الفاطمة  
بين الورى اناك فعال لما نشاء وانتم باليما المضطربين بلغى  
الاشواق والناظرين الى ملكوت رب المشاق احسنتم احسنتم



بما ثبتتم وصبرتم وتجلدتم وتوكلتم وفاسيتم وشاميتم وشكرتم  
 واجرتم واسئل الله ان يمدكم ويعينكم وينصركم ويخلفكم  
 وينشركم ويجعل لكم لسان صدق في الآخرين صوف ترون  
 امواج بحر الرحمة وتحيون بنسيم الرأفة وتجدون سبوع النعمة  
 وسطوح النخلة وهبوب النسيم ويزوح غائجة وشيوع السرور  
 وتلك الأدر النخزون وهنك الأستار وخلع العذار ظهور  
 الأسرار وطلوع الأنوار هنالك يفرح الثابتون وينسر الأحمقون  
 ويغنى المترزون ويحيا مال المزددين ويهلك الناقضون  
 المضطربون ع حنا غلام عليهما الله لاهي هو لا يهوي  
 اي بيته الطي يخر يفر زنده هوشمند مرقوم هو ده بوديد ملاحظه  
 كرديد لهذا جواب مرقوم ميشود اهل طبا بايد مظاهر عصمت  
 كبرى وعفت عظمى بشد در رضوم الهية مرقوم ومضمون  
 آيد بفارسي چنين است كه اكر بايت جمال بايد جمال بر ايشان  
 بگذرند بايد نظرشان بان سمت نيفند مقصد اينست كه تنزيه

و تقدیر از اعظم خصائص اهلهاست و رفات موقین  
و بلشت باید در کمال نرنه و تقدیر و عصمت و عصمت و ستر  
و حجاب و حیا مشهور آغای کردند تا کل بر پاکی و طهارت و  
کالات عقیقه ایشان شهادت دهند زیرا ذره از عصمت  
اعظم از صد هزار سال عبادت و در یای معرفت است و الهام

علیک من عبد الله اع  
هو لا بهی

الهی تو بینا و آگاهی که مجای ویناهی جز تو نبسته و بحیوم و  
بغیر سبیل محبت راهی نمیوده و بنیوم در شان تیره نالاک  
دیده ام بصبح امید الطاف و نهایت روشن و باز و در  
سحر گاهی این جان و دل پزمرده بیا و جمال و کالت خرم و در منا  
هر قطره که بعواطف رحمانیت مؤید بحر است بیکران و هر  
ذره که بر تو عنایتت مؤید آفتاب است در خشنده و نامان

پس ای پاکیزه من این بنده پر شور و شیدا را در پناه خود پنا<sup>ده</sup>  
و بردستی خویش در عالم هستی ثابت و مستقیم بدار و این مرغ

بی پروبال داد آشیان درمانی فرود و بر شاخسار و رعای نشین

مکن و ماوائی طائر باغ صحرای بی

باله یزدانا جمعیم پریشان تو بیکانیم خورشیدان تو اندریم

سخله برافروزد بر سرده ایم دلمار بافتش هفت بسوزد

هستم آشنه روی تویم و سرکشه روی تو بیچاره ایم

و آواره افتاده ایم بر آه و ناله ذراتیم ولی در هوای تو ادج

یاقتیم قطراتیم ولی در موجیم تو شناقتیم این خستگان را

بیدار درما و این آزار کن را عشو شیار و این سیار منای اشتر

اختران خادر کن و این یکایمهای بی شمر و اندر نشان بارور

اگر چه ناموران دلیبیم اما تو سلیمان پر حشمت و الهی علیل

اگر چه ملخوار و کینه کاریم اما تو بزرگوار و آسودگاد در استعدا

و استغناق نسیم منرا و در تعینات و فایده ایات الهی نظر کن

در فضل مجرب و عزیزش بر سیکانند و عزیزش نظر نما اگر هیچ دریا

بخشش و دیش او می گیرد نام آخرش را مستقر نماید اگر

انوار سائمه نور شیدا مرز شریک در غنچه های باغ خاندان  
ستیاات و سنیات را برپا روی می نماید قبا و فصل و آه  
نهار و است و نیز اصلت با کاس کاین مرز با کافور  
ان سر آزرده را پاک نماید و این در سرده پخته شده را چای باک  
افرد بخشد و بدانکه این پروردگار این می و شکفته را  
کلمات نامان کن و این کلمات تا بهر ایات باشد تا به  
بالش کردند در وقت سابتی غنچه ها نشسته شوند  
و نمک سابتی و سایر چیزها که در روز غنچه ها بر آب قند  
مجموع شده می شوند و در جرم غنچه ها در حقیقت غنچه  
کردند و معروف شراب تا به بعضی است و در بعضی استان قند  
و از آن استان قند این قند در این این به هم پریشان  
شراب اگر که در وقت و بهر است و مرز می و در نور و یک شرق  
و دیگر می غنچه یک به غنچه و دیگر می شمال است تا به این  
چرا که از راه و نمک است و در شرق غنچه از شرق به از باغ

عليه جمع فرمودی امیدواریم که بفضل وجودت و عنایت  
و موهبت و اشرف نطق از ما گوشت اعلی جمع زمانی  
تا کله در ظل سدره منتهی بیارامیم و بشعش فوز با بقا قانز  
کریم رب حقوق ذلک بفضلک وجودک ع هو الله  
یا که یزدانا بی مثل و ما شدایی هماغدا و ندا و حدک لا شریک  
لک لا مثلک لا شریک لک نفردت فی الوهیتک  
و ربوبیتک و تعزرت بوحدانیتک و فدائیتک کل  
عبادک و ارقامک و ایانک الذلّة علیک فی ملک و خلقک  
لسیر لاحد و حجه و لیس لاحد شهود حین ظهورك و یوم  
بطونک و زمن اشراقک و یوم ذممتک کافلت فی محکم  
کتابک عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعمیون  
ثبتنا اللهم علی دینک القویم و صراطک المستقیم و استقمنا  
علی الهدی و الشاق و اجعلنا من اهل الوفاق عبد البرعاع  
نرج احبنا الله علیهم طهارتک و انت کالمی

نرج احبنا الله علیهم طهارتک و انت کالمی

ای اجبای جمال رحمن جمیع حاضر و حضرت زین العابدین  
بیزناظر و از خارج بعضی در محفل داخل و غذای ظہر  
مہیا و صالح انا بجهت تناول غذا مثل محصل واقف و  
اینصد بدکر یاران الهی مشغول و بیاد دوستان معنوی  
مالوف و مستبشر و فلم در تحریر و لسان در تقریر و قلب  
در نضیع و ترتیل آیات اہمال مشغول و مشغول و مندرک  
کدای پروردگار این نفوس آشفته روی تو شد و ککشد  
کوی تو و عاشقان خلق و خوی تو سرمست جام تو شد  
و پرندگان بلم تو مرغان دست آموختند و بلبلان  
شیدای کلمهای حقیقت تشنگان چشمزد چشند  
و آوارگان اقلیم رحمت ای امر در کارگاه بندگان غفران  
نما و پناه بر بیچارگان بخش تویی خدای مهربان تویی  
صاحب عفو و غفران ضعیفان را قوت بخش و  
علیلان را شفا عیاشی کن و مستمندان را از چند فرما